

# نگاه تاریخی به کاربری واژه حق

## در فرهنگ غرب و اسلام

محمدحسین طالبی

تاریخ دریافت: ۸۸/۰۷/۲۵

استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

تاریخ تأیید: ۸۸/۱۲/۲۵

### چکیده

مقاله حاضر از راه بررسی تاریخی کاربرد واژه حق نشان می‌دهد که این حرف مشهور که «مسأله حق (در برابر تکلیف) از آموزه‌ها و ابداعات دوره جدید است و ۲. فرهنگ اسلام در این زمینه از فرهنگ غرب تأثیر پذیرفته است»، کاملاً نادرست است.

اولاً: واژه حق در آثار علمی قرون میانه نیز وجود دارد؛ ثانیاً: مفهوم حق داشتن به فرهنگ، زبان و ادبیات خاصی وابسته نیست. یقیناً انسان‌ها در اولین دوره زندگی اجتماعی خویش برای جلوگیری از هرج و مرج قوانینی را، هرچند ابتدایی، وضع کردند. لازمه وضع قوانین جعل حقوق و تکالیف است. بی‌معناست اگر کسی بگوید در جامعه‌ای قانون هست اما حق و تکلیفی وجود ندارد.

متون مقدس دین اسلام شاهد بر این مطلب است که در زبان عربی واژه حق در صدر اسلام (قرن هفتم میلادی) به کار می‌رفته است، یعنی حدود ۷۰۰ سال قبل از غربی‌ها. این امر حکایت از غنای فرهنگی دین مبین اسلام در امور مربوط به حق (و عدالت) در زندگی بشر می‌کند.

واژگان کلیدی: ضرورت بحث از فلسفه حق، ساختار واژه حق، پیشینه تاریخی واژه حق در غرب، کاربرد واژه حق در اسلام، نقد تأثیرگذاری فرهنگ غرب بر فرهنگ اسلام در مسأله حق.

### مقدمه

از مهم‌ترین مسائلی که امروزه در جوامع بشری جلب توجه کرده، نگاه‌ها را به خود معطوف ساخته و همه را نسبت به چنگ آوردنش آرزومند کرده است، مسأله حق (در برابر تکلیف) است. هیچ‌کس در این جهان نیست که ادعا نکند دارای حق است. یکی از دلایل مطلوبیت به دست آوردن حق در نگاه انسان‌ها این است که حق مبنای عدالت است؛ یعنی اگر بناست در جامعه‌ای عدالت اجرا شود، ابتدا باید حق افراد شناسایی گردد. و چون عدالت حسن ذاتی دارد، همه فطرتاً به آن اشتیاق دارند. بنابراین، همه انسان‌ها ذاتاً به استیفای حق خویش نیز اشتیاق دارند. به این دلیل است که دانشمندان عدالت را چنین تعریف کرده‌اند: «دادن حق هر صاحب حقی» (مطهری، ۱۳۵۲: ۶۱).

با وجود اهمیت زیاد گفتمان حق، متأسفانه دانشمندان مسلمان آن چنان که شایسته است در این گفتمان شرکت نکرده‌اند. قرن‌ها است که فیلسوفان مسلمان خود را به مباحث متافیزیک مشغول

ساخته، از ورود در مباحث اجتماعی، به ویژه مسأله حق و عدالت، پرهیز کرده‌اند. فقیهان و حقوق‌دانان هم که با این مسأله نسبتی مستقیم دارند، به صورتی گذرا و سطحی از کنار آن عبور کرده‌اند. به استثنای چند اثر مختصر درباره حق و حکم از نگاه علم فقه، نهایت کوشش آنها در این زمینه به توضیح مختصری درباره مفهوم حق و انواع آن در دانش فقه و حقوق و فرق آن با حکم محدود شده است که حجم آن در بیشتر آثار علمی این گروه از دانشمندان از چند صفحه تجاوز نمی‌کند. متکلمان و عالمان علم اخلاق و سایر پژوهندگان در عرصه‌های گوناگون علوم انسانی نیز به تبیین این موضوع اجتماعی بسیار مهم و نظریه پردازی درباره آن اقدام نکرده‌اند. انتظار این بود که دانشمندان مسلمان هر یک از زاویه نگرش تخصصی حوزه دانش مورد علاقه خویش به مسأله حق با دقت نظر توجه می‌کردند؛ هر چند در دو دهه اخیر برخی از آنها کمابیش مطالبی در این باره منتشر کرده‌اند.

در مقابل، دانشمندان غرب در صد ساله اخیر در موضوع حق پژوهش‌های فراوانی انجام داده‌اند. از یک سو، کم‌توجهی عالمان مسلمان به گفتمان حق و از سوی دیگر، توجه زیاد غربیان به این موضوع سبب شده است که بسیاری از دانشمندان غرب و برخی از نویسندگان مسلمان به اشتباه بپندارند: مفهوم حق از آموزه‌ها و ابداعات دوره جدید است (MacIntyre, 1984: 69: راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۱، ۱۸۶). حتی بعضی از غربیان ادعا کرده‌اند: فرهنگ اسلام در این زمینه از فرهنگ غرب تأثیر پذیرفته است (Edmundson, 2004: 3). گویا هیچ خبری از گفتمان حق در میان آموزه‌های اسلامی نیست.

این برداشت سبب شد تا نگارنده در این نوشتار دو هدف را تعقیب کند: ۱. نشان دهد که برخلاف ادعای مشهور، مفهوم حق در غرب از ابداعات و آموزه‌های دوره جدید نیست، بلکه متون علمی قرون میانه گواه بر این مطلب است که این مفهوم قبل از دوره جدید نیز در غرب به کار می‌رفته است. ۲. ثابت کند که نه تنها فرهنگ اسلام در موضوع حق از فرهنگ غرب تأثیر پذیرفته، بلکه آئین اسلام خود از آغاز نگاهی ژرف به این موضوع داشته است. در این جهت پس از معرفی اجمالی ساختار واژه حق، پیشینه کاربری این واژه در غرب و اسلام بررسی می‌شود.

### ۱. ساختار واژه حق

کلمه «حق» در حوزه دانش فلسفه حق (Philosophy of Rights) ترجمه واژه «the right» در زبان انگلیسی، «droite» در زبان فرانسه و «recht» در زبان آلمانی است (طالبی، ۱۳۸۶: ۱۹۴).

هرچند این واژه با محتوای «حق» (در برابر تکلیف) به لحاظ ساختاری در زبان و ادبیات انگلیسی ساختار اسمی دارد؛ به صورت وصفی نیز به کار می‌رود که در این صورت به معنای «حق» (ضد باطل)، «خوب»، «صحیح» و «صادق» است و در مقابل مفاهیم «باطل»، «بد»، «ناصحیح» و «کاذب» به کار می‌رود (ابن منظور: ۱۹۹۷: ۱۲۲/۴).

بیان این نکته لازم است که موضوع دانش فلسفه حق، کاربرد اسمی مفهوم حق است، نه کاربرد وصفی آن. شاید یکی از مهم‌ترین نکات در تاریخ پیدایش مفهوم حق تفکیکی باشد که میان این دو کاربرد شده است (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۱، ۱۸۶). مفهوم «حق داشتن»<sup>۱</sup> مصدر همان معنای اسمی و مفهوم «حق بودن»<sup>۲</sup> مصدر معنای وصفی کلمه «right» است.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود، این است که آیا این واژه، یعنی ساختار اسمی حق (در برابر تکلیف) در گویش‌های مختلف از چه زمانی مورد توجه واقع شده است؟ به بیان دیگر: آیا پیشینه استفاده از معنای حق (در برابر تکلیف) به کدام دوره از ادوار زندگی انسان بازمی‌گردد؟ لازمه پرداختن به پاسخ این پرسش ورود به بحثی تاریخی در مقام تحلیل و بررسی مفهوم حق است.

## ۲. پیشینه تاریخی مفهوم حق

برخی از پژوهشگران اعتقاد دارند که مفهوم حق مفهومی پرسابقه است و تاریخ کاربری آن به تاریخ شروع زندگی انسان بازمی‌گردد (Edmundson, 2004: 3). دلیل این امر را می‌توان این گونه بیان کرد که هر فردی از انسان‌ها ذاتاً واجد حقوقی معین است و همواره در پی به دست آوردن آن حقوق می‌باشد. به بیان دیگر: چون از یک سو، ذات انسان، یعنی انسان بودن بشر، دلیل داشتن برخی از حقوق است و از سوی دیگر، انسان‌ها همیشه در صدد استیفای حق خویش هستند؛ نتیجه می‌گیریم که تاریخ کاربری مفهوم حق به بلندای تاریخ زندگی انسان است.

در مقابل، بسیاری از محققان در غرب بر این باورند که مفهوم حق، آموزه‌ای از ابداعات دوره جدید و محصول تأملات فکری اندیشمندان در این دوره است. این افراد معتقدند در قرن ۱۴ میلادی ویلیام اوکام (William of Okham, ۱۳۴۹-۱۲۹۰-۱۲۸۰م.) مفهوم حق را برای اولین بار تعریف کرد و این مفهوم تا انتهای سده شانزدهم از وضوح و شفافیت کامل برخوردار گردید و یکی از اصطلاحات محوری گفتمان اخلاقی و سیاسی شد. کوشش‌های عملی آزادیخواهان و برابری خواهان انسان‌های مدرن در غرب در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی، سبب

---

1. Having a right.

2. Being right.

شد تا مفهوم حق برای اولین بار در جهان به یک شعار انقلابی تبدیل شده، در کانون مباحث نظری قرار گیرد (گلدینگ، ۱۳۸۱: ۱۹۸).

اولین هدف این نوشتار آن است که نشان دهد این حرف مشهور که بدان اشاره شده امری نادرست است. بدین منظور در ابتدا، استعمال و کاربرد واژه حق را از منظر تاریخی بررسی می‌کنیم:

#### ۲.۱. بررسی تاریخ کاربری واژه حق در غرب

بررسی تاریخی کاربرد واژه حق در غرب، به ما کمک می‌کند تا با نگرشی عمیق‌تر فراز و فرودهای معنایی این واژه را بررسی کنیم. صرفاً با مثال زدن استعمال یک واژه در یک یا چند جمله ساختگی از روی فرهنگ لغت نمی‌توان معرفت رضایت‌مندان‌ای از حقیقت معنایی آن واژه به دست آورد. با تحلیل تاریخی کاربری واژه «حق» و بررسی نقش‌هایی که این واژه در دوره‌های مختلف ایفا کرده است، با قاطعیت بیش‌تری می‌توان درباره معنا و مفهوم حق به حقیقت رسید.

نکته واضح و بسیار مهم این است که در قرون میانه، زبان لاتین نه تنها زبان و ادبیات سیاسی و حقوقی، بلکه زبان علمی بود؛ زبانی که تا پایان قرون میانه عمری دست‌کم ۱۹۰۰ ساله داشت.<sup>۱</sup> از این رو، زبان نوشتاری لاتین نسبت به زبان گفتاری انگلیسی از پیشینه بیشتری برخوردار است. هرچند نویسندگان انگلیسی زبان در حوزه علوم سیاسی و حقوق در دوره جدید برای بیان واژه «حق» از کلمه «right» استفاده کرده‌اند و این واژه در خلال این چند قرن دارای معنای ثابتی بوده است؛ لازمه این امر ثبات معنایی واژه معادل آن در زبان لاتین، یعنی کلمه «*ius*»، در طول تاریخ کاربری‌اش در ادبیات لاتین نیست.

واژه لاتینی «*ius*» از ریشه «*vous*» در لغت هندو-اروپایی اشتقاق یافته است (Pattaro, 2005: 295). این واژه که به صورت «*jus*» نیز تلفظ می‌شود، مفرد واژه «*iura*» (*jura*) و ریشه کلماتی، مثل *just* به معنای عادلانه، *justice* به معنای عدالت، *juridical* یعنی قضایی، *injury* به مفهوم غبن و نیز ریشه سایر کلمات هم‌خانواده آنهاست (Finnis, 1998: 133).

به منظور آشنایی با مفهوم «*ius*» از بررسی آخرین کاربردهای آن در غرب آغاز می‌کنیم. آخرین پژوهش‌های علمی انجام شده در غرب به زبان لاتین، که زمانی زبان علمی اروپاییان به شمار می‌آمد، مربوط به آثار دانشمندان قرن شانزدهم و هفدهم میلادی است. آنها کسانی بودند که اندیشه سیاسی و حقوقی‌شان در افکار دانشمندان عصر روشنگری، مثل هابز (Hobbes)، لاک (Locke)،

۱. اولین نوشتجات علمی به زبان لاتین الواح دوازده‌گانه‌ای است که مربوط به قوانین و مقررات حقوق روم بوده است. مورخان این الواح را مربوط به سال‌های بین ۴۰۰ تا ۴۵۰ قبل از میلاد مسیح می‌دانند (Tuck, 1979: 7).

بلک استون (Blackstone)، کانت (Kant)، هگل (Hegel)، بنتام (Bentham)، پاین (Paine) و دیگران تأثیری شگرف گذاشت و موجب پیدایش ایده‌های جدید در نسبت میان حقوق مردم و وظایف حاکمان گردید. به تدریج این امر سبب بروز انقلاب‌های مختلف در جوامع غربی در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی شد.

آثار فیلسوفان غربی قرون ۱۷ و ۱۸، به خوبی نشان می‌دهد که آنها در فهم معنای حق، تحت تأثیر دانشمندان قبل از خود بوده‌اند که آخرین آنها هوگو گروسیوس (Hugo Grotius, ۱۶۴۵-۱۵۸۳ م.) نام داشت. گروسیوس هلندی در کتاب *قانون جنگ و صلح (De Jure Belli ac Pacis)* به هنگام توضیح معنای واژه «*ius*» زیر عنوان «آنچه عادلانه و صحیح است»، می‌گوید: حق عبارت است از: صلاحیتی اخلاقی که شخص را قادر می‌سازد تا چیزی داشته باشد یا کاری را انجام دهد (Grotius, 1925: I, I, iii, p. 35). به نظر گروسیوس، وقتی حقوق دانان رومی از این واژه استفاده می‌کردند مرادشان صلاحیت اخلاقی شخص بوده است. صلاحیت اخلاقی دارای سه عنصر است: قدرت، ملکیت و اعتبار (Grotius, 1925: V).

گروسیوس این معنای جدید را از یکی از مشهورترین فیلسوفان و نظریه پردازان مدرسی یک نسل پیش از خود، به نام فرانسیسکو سوارز اسپانیایی (Francisco Suárez, ۱۶۱۷-۱۵۴۸ م.) الهام گرفته بود. سوارز در رساله *در باره قانون (De Legibus)* تحلیلی از معنای «*ius*» ارائه می‌کند که با تحلیل‌های دانشمندان پیش از خود تفاوت داشت. وی این تحلیل جدید را مفهومی صحیح، دقیق و کامل از واژه «*ius*» می‌داند و می‌گوید: «*ius*» عبارت است از: نوعی قدرت اخلاقی که هر انسانی دارد، چه در مورد ملک خویش و چه در مورد هر چیز دیگری که مناسب اوست (Suárez, 1944: I, ii, 5, p. 24). ملاحظه می‌شود که مفهوم پیشنهادی گروسیوس (صلاحیت اخلاقی) به معنای مورد نظر سوارز (قدرت اخلاقی) راجع به واژه «*ius*» نزدیک است، ولی عین آن نیست.

تعریفی که سوارز از واژه «*ius*» ارائه کرده است، همان مفهومی است که تقریباً سه قرن قبل از او، ویلیام اوکام (۱۳۴۹-۱۲۹۰ م.) فهمیده بود؛ با این تفاوت که مقصود اوکام از قدرت، قدرت قانونی بود؛ اما سوارز آن را به قدرت اخلاقی تفسیر کرد.

نامه‌های رد و بدل شده میان ویلیام اوکام و پاپ ژان بیست و دوم (John XXII) در خلال سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۲ میلادی، حاوی شرحی مبسوط و ارزنده از مفهوم «*ius*» بوده است. این مفهوم در سایه اختلاف نظر درباره آموزه فقر (Franciscan poverty) در فرقه کاتولیک‌های فرانسیسکان تبیین شد. براساس این آموزه، هیچ‌کس از اعضای این فرقه صاحب مال نمی‌شد و اموال در دست آنها فقط وسیله‌ای برای گذران زندگی تلقی می‌شد. پاپ اجازه تملک اموال را داده

بود و اوکام با اجازه مزبور مخالفت کرد. پاپ معتقد بود که استفاده مزبور یک حق است؛ اما اوکام می‌گفت که این استفاده، نوعی انتفاع است (کلی، ۱۳۸۲: ۸-۲۲۷، ۳۴۲، ۳۹۸). او در این نوشتجات تعریفی بدیع از مفهوم «*iūs*» ارائه می‌کند که دقیقاً معادل مفهوم حق است. از این جا بود که به ادعای مشهور در میان غربیان اولین بار اوکام واژه «*iūs*» را به معنای حق (Subjective right) به کار برد و منشأ تولید مفهومی جدید برای واژه «*iūs*» در فرهنگ غرب شد و بعدها، یعنی پس از منسوخ شدن رسم الخط لاتین، نویسندگان انگلیسی زبان به هنگام القای این مفهوم به جای استفاده از واژه «*iūs*» کلمه «the right» را به کار می‌بردند.

اوکام در تعریف پیشنهادی خویش می‌گوید: «*iūs*» عبارت است از: قدرت قانونی استفاده از امری خارجی؛ قدرتی که هیچ‌کس نباید از آن محروم شود، مگر به خاطر سوء استفاده یا سایر دلیل‌های معقول. اگر کسی از چنین قدرتی محروم گردد، وی می‌تواند از طریق شیوه‌های قانونی، علیه فرد یا افرادی که مانع اعمال قدرتش شده‌اند در دادگاه اقامه دعوا کند (Finnis, 1980: 228fn).<sup>۱</sup>

قدر مشترک مفهوم حق از زمان اوکام تا گروسوس این است که گفته شود، حق عبارت است از: «قدرت یا آزادی استفاده از چیزی، خواه قدرت یا آزادی قانونی باشد، خواه اخلاقی» تفاوت مفهوم «حق» در معنای جدیدش (که ادعا بر این است که رومیان باستان این معنا را در ذهن خود نداشتند)، با معنای درست آن در این است که «حق» می‌تواند دارای صاحبی باشد؛ یعنی کسی مالک آن باشد. ادعای مشهور این است که این قدر مشترک در میان غربیان قبل از اوکام به کار نمی‌رفته است.

دانشمندان غربی دوره جدید از این قدر مشترک تجاوز نکرده‌اند. آنها این معنای مشترک را شرح و بسط بیشتری داده‌اند. همین معنای حق (*iūs*) است که حتی امروزه نیز مبنای دو نظریه مهم در گفتمان حق قرار گرفته است: نظریه انتخاب (Choice [will] theory) و نظریه منفعت (Benefit [interest] theory) (Jones: 1994: 26-36). چگونگی ابتنا از این قرار است: طرفداران نظریه انتخاب به واژه «قدرت» در این قدر مشترک توجه دارند و معتقدند که حق، نوعی قدرت و سلطه صاحب حق بر مکلف است که تکلیف را انجام دهد یا از آن صرف‌نظر کند؛ در حالی که پیروان نظریه منفعت به واژه استفاده در این قدر مشترک نظر دوخته، حق را به معنای منفعت دانسته‌اند. یادآوری این نکته مفید است که ما در پی یافتن اولین استعمال واژه «*iūs*» در معنای حق در

۱. چنین تعریفی از اوکام درباره واژه «*iūs*» امروزه منشأ طرح نظریه «انتخاب یا اراده» (Choice or Will Theory) راجع به حق از طرف هارت (Hart) فیلسوف حقوق معاصر انگلیسی گردید. محتوای این نظریه این است که صاحب حق توانایی انتخاب یکی از دو گزینه را دارد؛ انجام دادن تکلیف از سوی شخص مکلف و یا صرف‌نظر کردن از اجرای تکلیف و گذشتن از حق خویش (Hart, 1982: 183-4).

متون دانشمندان مغرب زمین هستیم. تاکنون دانستیم که قدیمی‌ترین کاربرد حق در نوشتجات ویلیام اوکام وجود دارد. ادعای مشهور هم این است که او اولین کسی است که مفهوم حق را در ذهن داشته، آن را به کار برده است. آیا چنین ادعایی صحیح است؟ بسیاری از نظریه پردازان غرب به این نظریه اعتقاد دارند و در آثار خود به مثابه امری مسلم از آن یاد می‌کنند (Tuck, 1979: 22; Tierney, 1997: 14). بعضی از نویسندگان غیرغربی هم از آنها پیروی کرده، این امر را مسلم می‌دانند (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۱، ۱۸۶). توگویی غربیان به همه حقیقت در این وادی رسیده‌اند و حرف ناگفته‌ای باقی نمانده است! اما نهاد ناآرام یک کاوشگر او را بر آن می‌دارد تا با وجود احترام به ادعای مشهور پژوهش خود را ادامه دهد.

اگر کاوش خود را راجع به آغاز کاربری مفهوم حق در غرب ادامه دهیم و از زمان اوکام، حدود پنجاه سال، به عقب برگردیم، به توماس آکوئیناس (Thomas Aquinas, ۱۲۷۵-۱۲۲۵م) می‌رسیم. امروزه آثار آکوئیناس بهترین و قدیمی‌ترین منبعی است که می‌توان از آن در توضیح معنای واژه «*iūs*» استفاده کرد. هرچند وی دانشمند علم الهیات فلسفی و از متکلمان مسیحی و در حقیقت، واسطه و حلقه وصل میان اندیشه ارسطویی و تفکر مسیحیت بود؛ در عصر خود آشنایی زیادی با حقوق روم داشت.

آکوئیناس در موارد گوناگون از آثار مختلفش واژه «*iūs*» را به کار برده است. او در معروف‌ترین و آخرین کتاب خویش به نام جامع الهیات (*Summa Theologica*) در مقدمه بحث از عدالت (Justice) فهرستی از معانی به هم مربوط واژه «*iūs*» ارائه کرده است (Aquinas, 2006, (Vol. 37: 7; II-II, q. 57, a. 1c, ad 1):

اولین معنایی که به نظر وی قدیمی‌ترین معنای «*iūs*» می‌باشد عبارت است از «چیز عادلانه». مراد از «چیز» هر امری است که می‌تواند به عدالت متصف شود؛ مثل اعمال، موقعیت‌ها و احوال بشری. کار عادلانه همان کار درست است.<sup>۱</sup>

معنای دوم «*iūs*» به عقیده آکوئیناس معنایی است که از معنای اول در زمان‌های بعد اشتقاق یافت و به عنوان معنای دیگر «*iūs*» تلقی شد. این معنا عبارت است: از مهارتی که با آن بتوان کار عادلانه (صحیح) را از کار ناعادلانه (ناصحیح) تمیز داد. به این مهارت *قضاوت* گفته می‌شود. اصول و قواعد این مهارت *قانون* نام دارد. به همین دلیل است که آکوئیناس واژه «*lex*» (به معنای قانون) را به این معنای «*iūs*» بسیار نزدیک می‌داند.

مکانی که در آن به عدالت حکم می‌شود، معنای سوم مورد نظر آکوئیناس از واژه «*iūs*» است.

۱. این معنا از «*iūs*» همان مفهوم حق بودن (objective right) در برابر حق داشتن (subjective right) است.

به بیان دیگر: مکانی که در آن جا به وسیله معنای دوم «*iūs*»؛ یعنی به وسیله قضا، مصادیق معنای اول آن؛ یعنی امر عادلانه، شناخته و تعیین می‌شود. امروزه در نظام‌های جدید حقوقی به آن مکان دادگاه (court) گفته می‌شود.

آخرین معنایی که آکوئیناس از آن نام می‌برد، عبارت است از: رأی و حکم قاضی؛ هرچند که غیر عادلانه باشد.

پس به اختصار معانی «*iūs*» از نظر آکوئیناس عبارتند از: کار عادلانه؛ یعنی کار درست، قضاوت، دادگاه و رأی قاضی.

همچنان که ملاحظه می‌شود، ظاهراً هیچ یک از معانی «*iūs*» از نظر آکوئیناس مفهوم حق نیست. به همین دلیل، فیلسوفان حقوق در غرب اعتقاد دارند واژه «*iūs*» در زمان آکوئیناس در معنای حق استعمال نمی‌شده است (Tierney, 2002: 391; Lisska, 1996: 233-8, 243). اگر با دقت بیشتری کلمات آکوئیناس را بررسی کنیم، شاید بتوان گفت که او به هنگام استعمال واژه «*iūs*» مفهوم حق را از نظر دور نداشته است؛ هرچند کلمات وی در القای این مفهوم ابهام دارد:

**دلیل اول:** آکوئیناس در کتاب چکیده/الهیات در مقدمه بحث از عدالت این پرسش را مطرح می‌کند که آیا «*iūs*» موضوع عدالت است؟ وی در مقام پاسخ به این پرسش میان عدالت و سایر فضیلت‌ها چنین فرق می‌گذارد که به منظور ایجاد دیگر فضیلت‌ها، مثل علم، قدرت و... در یک شخص به فرد یا افرادی دیگر غیر از فاعل نیازی نیست؛ اما به هنگام ایجاد عدالت علاوه بر وجود فاعل به وجود فرد یا افراد و اشیای دیگری نیاز است که فاعل میان آنها نوعی مساوات برقرار کند، مثلاً به کسی که کاری انجام داده است به میزان آن کار به او دستمزد بدهد.

پس در نظر آکوئیناس، وجود عدالت بعد از ایجاد مساوات از طرف فاعل میان یک شخص (مثل اجیر) و چیز دیگر (مثل اجرت) است. به بیان دیگر: عدالت در نظر آکوئیناس بر برقراری مساوات مبتنی است؛ و برقراری مساوات به زبان امروز همان دادن حق طرف مقابل است. تنها در این صورت است که می‌توان به برقرارکننده مساوات (دهنده حق) گفت که عدالت دارد.

به عقیده آکوئیناس اولین کاربرد «*iūs*» عبارت است از «موضوع عدالت»، یعنی امری که عدالت درباره آن صحبت می‌کند. به بیان دیگر: موضوع عدالت عبارت است از: چیزی که از راه اجرای عدالت تأمین می‌شود؛ چیزی که دیگران صاحب آن و سزاوار آن هستند و با اجرای عدالت آن چیز به آنها داده می‌شود. آیا این چیز امری غیر از حقوق (حق‌های) افراد، گروه‌ها یا ... است؟ مثالی که او می‌زند این است که دستمزد شخص اجیر نباید کمتر از کاری باشد که انجام می‌دهد؛ یعنی اگر



به اندازه کارش به او دستمزد داده شود، کار عادلانه انجام شده است. به تعبیر دیگر: آنچه را وی سزاوارش بوده (یعنی حشش بوده) دریافت کرده است.

پس اگر بگوییم اولین معنایی که آکوئیناس از واژه «*iūs*» به عنوان موضوع عدالت می‌فهمد مفهوم حق است، حرفی نادرست نرده‌ایم؛ زیرا او به این مطلب توجه داشته است که مفهوم حق در تعریف عدالت اخذ می‌شود و از مقومات و عناصر تعریف عدالت می‌باشد.

**دلیل دوم:** همچنین توجه به این نکته ضرورت دارد که برخی از عبارات‌های آکوئیناس که در آنها از واژه «*iūs*» استفاده شده است، معنایی جز معنای حق را بر نمی‌تابد. این عبارات‌ها به طور پراکنده در آثار مختلف آکوئیناس آمده است. برخی از این حق‌ها عبارتند از: حق پدری (Paternal right [jus paternum])<sup>۱</sup>، حق دادن غسل تعمید (The right to baptize [jus baptizandi]) [که آیا حق اختصاصی اسقف است یا کشیش نیز می‌تواند کسی را غسل تعمید دهد.] (Aquinas, 2006, Vol. 57: 58, 70, III, q. 67, a. 2, c and a. 6, c (a right to receive Eucharistic communion [jus in perceptione eucharistiae])، حق دریافت عشریه (از کشاورزان) (a right to receive tithes [jus percipiendi/accipiendi])، حق تقاضای داشتن رابطه جنسی با همسر (a right to ask one's spouse for intercourse [jus petendi debitum])، حق مالکیت (a right of possession [jus possidendi]) (Aquinas, 2006, Vol. 38: 77; II-II q. 66, a. 5, ad 2) حق شاکای نسبت به مجازات مجرم<sup>۲</sup> (Aquinas, 1949: 27-28) (Aquinas, 2006, Vol. 38: 77; II-II q. 67, a. 4c) (The rights of rulers [iura principum]) (8; 1. 6, 49-50) (Aquinas, Lectures on the Letter to the Romans: 13. 1 ad. 7 (1042), pp. 514-5.)

اگر نیم قرن به عقب برگردیم، با منشور بزرگ آزادی (*Magna Carta Libertatum*) در انگلستان مواجه می‌شویم که در سال ۱۲۱۵ میلادی نگاشته شد. اختلاف میان پادشاه وقت انگلستان و پاپ سبب شد تا این منشور به وجود آید. این منشور پادشاه را وادار می‌کرد تا حقوق

۱. آکوئیناس چهارمین پرسش خود را ذیل بحث از عدالت چنین مطرح می‌کند: آیا حق پدری و حق سلطه بر برده (مالکیت عبد) انواع جداگانه‌ای از حق هستند؟ (Aquinas, 2006, Vol. 37: 13; II-II, q. 57, a. 4.)  
 واضح است که برای واژه «*iūs*» در این عبارت نمی‌توان یکی از چهار معنایی در نظر گرفت که آکوئیناس پیشنهاد کرد. همچنین است در مورد سایر حق‌هایی که در فهرست بالا به آنها اشاره شده است.

2. Complainant's right that a guilty defendant be punished (*jus ut reus puniatur*).

3. The right of the people to make their own arrangements about their monarch (*jus multitudinis sibi providere de rege*).

رعیت را رعایت کرده، به تشکیلات قانونی احترام بگذارد و قبول کند که قانون بر اراده شخصی او تقدم دارد. در بندهای مختلف این منشور، به خصوص بندهای ۱، ۳۶، ۳۹ و ۴۰ به حق کلیسا و مردم با عنوان «*iura*» و یا جمع آن «*iura*» اشاره شده است.

با توجه به آنچه گذشت، به روشنی پیداست که استعمال واژه «*iura*» در معنای حق در اوایل قرن سیزدهم میلادی، یعنی بیش از یک قرن قبل از این که در آثار ویلیام اوکام بیاید، امری دور از ذهن نبوده است. از این رو، این ادعای مشهور میان دانشمندان غرب که ویلیام اوکام برای اولین بار واژه «*iura*» را در قرن چهاردهم در معنای حق به کار برده است (گلدینگ، ۱۳۸۱: ۱۹۶؛ کلی، ۱۳۸۲: ۲۲۶، ۳۴۲، ۳۹۸؛ Tierney, 1997: 14; Tuck, 1979: 22)، ادعایی مردود می‌باشد.

اگر باز هم در متن تاریخ پیش رویم و به دوره‌های قبل از آکوئیناس، یعنی به قرون میانی یا اولیه دوره مسیحیت یا حتی پیش از آن نگاه کنیم، ظاهراً اثری از استعمال واژه حق در آثار غربی‌ها نمی‌بینیم. ریچارد تاک (Richard Tuck)، یکی از مورخان فلسفه‌های سیاسی در غرب نیز اعتقاد دارد که دلیل و شاهی در زبان و ادبیات لاتین وجود ندارد که نشان دهد رومیان باستان واجد مفهوم حق بوده‌اند (Tuck, 1979: 13). رومیان باستان به مباحث معناشناسی نسبت به این واژه نیز نپرداخته‌اند. نه آنها و نه دانشمندان صدر اول قرون میانه نه تنها آزادی را که یکی از بارزترین انواع حق است نوعی از «*iura*» نمی‌دانستند، بلکه همواره این دو را در برابر هم مطرح می‌کردند (Tuck, 1979: 26).

میشل ویلی (Michel Villey) فرانسوی نیز در پژوهش‌های گسترده‌ای که درباره واژه «*right*» و معادل آن در زبان لاتین، یعنی کلمه «*iura*» انجام داده است ادعا می‌کند که رومیان باستان و اولین مفسران حقوق روم از معنای حق (Subjective Right) در ذهن خود مفهومی نداشتند (Tierney, 1997: 19). مراد آنها از واژه «*iura*» کار صحیح (Objective Right) بوده است نه حق. بنابراین، به نظر ویلی ترجمه «*iura*» به حق در متون حقوق روم اشتباه است. دلیل او این است که رومیان مالکیت را یکی از مصادیق «*iura*» معرفی نمی‌کرده‌اند (Tuck, 1979: 8). به بیان دیگر: اگر مالکیت که در زبان و ادبیات انگلیسی نوعی از حق است در فرهنگ رومیان باستان نوعی «*iura*» نبوده، نتیجه می‌گیریم که «*iura*» در ادبیات رومیان به معنای حق نبوده است.

اما آیا لازمه این امر آن است که بگوییم رومیان هیچ مفهومی از حق در ذهن خود نداشته‌اند؟! این پرسشی است که ویلی هیچ پاسخی به آن نداده است. چه بسا رومیان باستان از واژه دیگری برای بیان معنای حق استفاده می‌کرده‌اند.

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که استعمال مفهوم حق در غرب با واژه «*iura*» حداکثر به اوایل قرن سیزدهم در منشور آزادی در کشور انگلستان برمی‌گردد و پیش از آن، این مفهوم میان غربیان

به کار نمی‌رفته است، اما مباحث تحلیلی درباره مفهوم حق، انواع حق و روابط حق با سایر واژگان مربوط به آن در گفتمان حقوق وام‌دار کوشش‌های موشکافانه نظریه پردازان قرن بیستم است. هرکدام از نویسندگان در حوزه فلسفه و گفتمان حق بر وجهی از آن وجوه تمرکز کرده، مجموعه‌های نظری نسبتاً دامنه‌داری درباره حق به نگارش درآورده‌اند.

اگر بخواهیم حقیقتاً به این بحث پردازیم که از چه زمانی در غرب به مسائل مربوط به حق پرداخته شده است، باید بگوییم این پرسش را می‌توان به دو سؤال تجزیه کرد:

از چه زمانی مفهوم و محتوای حق در ادبیات مغرب زمین وجود داشته است؟

از چه زمانی مباحث علمی مربوط به حق و نظریه پردازی درباره آن، در غرب مطرح شده است؟

کسانی که درباره پیشینه استفاده از مفهوم «حق» در غرب پژوهش‌هایی انجام داده‌اند و کاربرد این واژه را برای اولین بار به ویلیام اوکام در قرن ۱۴ میلادی نسبت می‌دهند،<sup>۱</sup> می‌خواهند بگویند که قبل از او، مردم مغرب زمین هیچ‌گاه نه تنها در مورد مسائل و مباحث مربوط به حق نظریه پردازی نکرده‌اند، بلکه هیچ‌گاه با این مفهوم آشنایی نداشته‌اند.

ظاهراً این پاسخ به دو پرسش بالا عقل را قانع نمی‌کند. از این رو، بهتر این است که به هرکدام از آنها پاسخی جداگانه داده شود. در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: پرواضح است که مفهوم حق داشتن، به فرهنگ، زبان و ادبیات خاصی وابسته نیست. در اولین دوره زندگی اجتماعی انسان که اولین و کوچک‌ترین جامعه شکل گرفت، یقیناً انسان‌ها برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج قوانینی را، هرچند ابتدایی، وضع کردند. وقتی در جامعه‌ای قانون به وجود می‌آید، انسان‌ها تاحدی با حقوق و تکالیف خود آشنا می‌شوند. اصلاً معنای وضع قوانین، جعل حقوق و وضع تکالیف است. بی‌معناست اگر کسی بگوید در جامعه‌ای قانون هست، اما حق و تکلیفی وجود ندارد؛ یا مردم، حتی قانونگذاران از آن بی‌خبرند. در ضرورت وضع قانون در جامعه و به تبع آن جعل حقوق و تکالیف، اختلاف زبان، فرهنگ، دین، رنگ پوست و ... نقش ندارد.

در نتیجه، در پاسخ به پرسش نخست باید گفت که با تشکیل اولین جامعه قانونمند در غرب مفهوم حق نیز در ذهن مردم نقش بسته است؛ هرچند ما از واژه‌ای که مردم آن سامان در آن زمان در مقام مخاطب برای بیان مفهوم حق استفاده می‌کرده‌اند، بی‌خبر باشیم.

در پاسخ به پرسش دوم باید بگوییم که هرچند مفهوم حق در غرب از ابداعات و آموزه‌های

---

۱. البته نشان دادیم که برخلاف نظر مشهور، قبل از اوکام نیز واژه «*ius*» به معنای حق در آثار آکوئیناس و نیز قبل از او در منشور آزادی (*Magna Carta Libertum*) انگلستان به کار رفته است.

دوره جدید نیست؛ اما پژوهش‌های انجام شده در مورد تاریخ نظریه پردازی درباره مباحث مربوط به حق و تکلیف نشان می‌دهد که زمان شروع طرح این گونه مباحث در غرب به دوره جدید تفکر فلسفی، یعنی بعد از قرون میانه در آثار هابز و لاک با طرح مسأله حق طبیعی (natural right) (برآمده از قانون طبیعی natural law) بر می‌گردد؛ لکن رشد سریع و گسترش مباحث نظری درباره حق در مغرب زمین در قرن بیستم رخ داده است.

این نوشتار در این نقطه به اولین هدف خود رسید و نشان داد که برخلاف ادعای مشهور، مفهوم حق در غرب از ابداعات و آموزه‌های دوره جدید نیست. اینک کوشش نگارنده این است تا به هدف دوم خود در این نوشتار برسد؛ یعنی اثبات کند که نه تنها فرهنگ اسلام در موضوع حق از فرهنگ غرب تأثیر نپذیرفته، بلکه آیین اسلام خود از آغاز توجهی ژرف به این موضوع داشته است. از این رو، پیشینه استفاده از مفهوم حق در اسلام بررسی می‌گردد.

## ۲.۲. بررسی تاریخ کاربری واژه حق در اسلام

آیات قرآن کریم و روایات امامان معصوم (علیهم السلام) شاهد بر این مطلبند که در زبان عربی واژه و مفهوم حق (در مقابل تکلیف) در صدر اسلام (قرن هفتم میلادی، یعنی حدود ۷۰۰ سال قبل از غربی‌ها) به کار می‌رفته است. این امر از غنای فرهنگی دین مبین اسلام در امور مربوط به حق (و عدالت) در زندگی بشر حکایت می‌کند.

شواهد زیر، در میان بسیاری از شواهد دیگر، نشان از کاربری مفهوم حق در میان مسلمانان صدر اسلام دارد که خداوند با زبان عربی در القای این مفهوم توجه آنان را به خود جلب کرده است:

در سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ...» او کسی است که باغ‌های با داربست و بدون داربست و درخت خرما و کشتزارها با میوه‌های گوناگون و زیتون و انار مشابه و غیر شبیه به یکدیگر پدید آورد. هرگاه میوه داد از میوه‌های آن بخورید و حق خدا را در روز بهره‌برداری بپردازید».

در آیه ۱۹ سوره الذاریات می‌فرماید: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» در اموال آنها [پارسایان] حقی برای فقرا و مستمندان وجود دارد».

در سوره المعارج آیات ۲۴ و ۲۵ می‌فرماید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ کسانی [برپاکندگان نماز] که در اموالشان برای فقرا و مستمندان حقی وجود دارد».

بنابراین، دین اسلام از همان آغاز به مفهوم حق توجه داشته است. نکته مهم‌تر این است که

حتی نظریه پردازی درباره برخی از مسائل مربوط به حق در دهه‌های اول تاریخ اسلام، هرچند به طور محدود، وجود داشته است. در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف) حضرت پیامبرگرمی اسلام (ص) از برخی صاحبان حق نام برده، حقوق آنها را برمی‌شمارد؛ امری که امروزه یکی از مسائل مهم گفتمان حقوق به شمار می‌آید. برخی از فرمایشات آن حضرت عبارتند از:

«حقّ الجار ان مرض عدته؛ حق همسایه این است که اگر مریض شد عیادتش کنی».

در این عبارت همسایه یکی از صاحبان حق معرفی شده که در صورتی که بیمار گردد عیادت کردن از او حقی اخلاقی است که بر عهده همسایه‌اش دارد.

«حقّ المسلم علی المسلم ستّ...؛ حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است...».

در این روایت نبوی نه تنها به برخی از انواع حقوق میان مسلمانان اشاره شده است، بلکه از این امر حکایت می‌کند که مسلمان بودن علت صاحب حق شدن است، یعنی در فرهنگ اسلام صرف عنوان مسلمانی منشأ پیدایش حق می‌شود.<sup>۱</sup>

«حقّ الولد علی الوالد ان یحسن اسمه...؛ حق فرزند بر پدرش این است که نامی نیک بر او بگذارد...» (نهج الفصاحه: ۴-۲۱۲)

در این حدیث شریف نیز به مکلف بودن پدر و صاحب حق بودن فرزند و نوع حقی که او نسبت به پدر خود دارد، یعنی نام‌گذاری به نامی نیک، اشاره شده است.

ب) حضرت امام علی(ع) نیز در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه مطالبی درباره حق بیان می‌فرماید که امروزه از مسائل بسیار مهم در گفتمان حق تلقی می‌شود. اینک به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

وی به بعضی از صاحبان حق، مثل خدا، حاکمان جامعه و مردم و نیز به برخی از انواع حقوق آنها اشاره می‌کند. همچنین مسأله منشأ حق یکی دیگر از موضوعاتی است که امام علی(ع) در سخن خویش مورد توجه قرار داده است:

«اما خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داد که او را اطاعت کنند... سپس خداوند سبحان از حقوق خود حقوقی را بر گروهی از مردم نسبت به گروه دیگر لازم گرداند... بزرگ‌ترین حقی را که خدای سبحان واجب کرد، حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است. این حقی الزامی است که خداوند سبحان بر هر یک از ایشان نسبت به دیگری واجب کرده است...» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶).

در این سخن امام علی(ع) بندگی و اطاعت از خدا، [که امروزه مسلمانی نام دارد] بزرگ‌ترین

---

۱. امروزه در غرب بحث از منشأ حق یکی از موضوعات مهم در گفتمان حق است که پیامبر اسلام (ص) بیش از ۱۴ قرن پیش درباره آن سخن گفته است.

حق خدا شمرده شده است. در جهت این حق بندگی، خداوند امر فرموده است که بعضی از انسان‌ها از بعضی دیگر اطاعت کنند. به بیان دیگر: خدا از حق بندگی خویش حق اطاعت شدن را برای برخی از انسان‌ها قرارداده است. این حق اطاعت شدن از حق اطاعت شدن خدا اشتقاق یافته است. بنابراین، حق خدا منشأ حق مردم است.

یکی دیگر از مسائل مهمی که امروزه در گفتمان حق در غرب مطرح می‌شود، مسأله رابطه میان حق و تکلیف است. ۱۴ قرن پیش، امام علی (ع) در بیانات خویش به این رابطه پرداخته است: آن جا که می‌فرماید:

«خداوند به جهت بر عهده داشتن حکمرانی شما حقی برای من بر ذمه شما نهاده [یعنی شما تکلیف دارید] و شما نیز همانند حقی که بر شما دارم، بر من حق دارید [یعنی من تکلیف دارم]... حق به نفع کسی جریان ندارد، مگر این که [روزی دیگر] به زیان او جاری شود؛ و نیز بر زیان کسی جاری نمی‌شود مگر آن که [روزی دیگر] به سود او جریان یابد. اگر هم بنا بود [در این جهان] کسی باشد که حق به سود او باشد و هرگز به زیان او نباشد، آن کس فقط خدای سبحان بود، نه مخلوقاتش» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶).

ج) در گفتارهای سایر امامان معصوم (ع) نیز مسائلی از گفتمان حق مطرح شده است؛ مثلاً رساله‌ای با عنوان *رسالة الحقوق* از امام چهارم حضرت امام سجاد (ع) برجای مانده که در آن به انواع مختلف حقوق، صاحبان آن پرداخته شده است.

همچنین مسأله منشأ حق، یکی دیگر از مطالبی است که وی در این رساله به آن اشاره کرده و حق خدا را منشأ همه حق‌ها معرفی می‌کند: آن جا که می‌فرماید:

«بزرگ‌ترین حقوق خداوند بر تو حق‌هایی است که از حق خودش که ریشه و منشأ همه حق‌ها است بر تو برای خودش واجب کرده است»<sup>۱</sup>.

این شواهد به خوبی نشان می‌دهد دین اسلام از همان آغاز ظهور به حقوق موجودات اهتمام زیادی داشته است، در حالی که طرح مسائل مربوط به گفتمان حق در غرب، به قرن بیستم مربوط است.

### ۲.۳. تأثیر گذاری فرهنگ اسلام بر فرهنگ غرب در مسأله حق

با صدور اسلام به سرزمین‌های اروپای جنوبی، فرهنگ استفاده از مفهوم حق نیز به تبع انتقال فرهنگ اسلامی به آن سرزمین‌ها منتقل شد. بنابراین، اگر پژوهشگری در پژوهش خویش جانب انصاف را رعایت کند، به خوبی درمی‌یابد که وقتی مسلمانان در قرن دوم هجری (یعنی قرن هشتم

۱. «فأكثر حقوق الله تبارك و تعالی عليك ما اوجب عليك لنفسه من حقه الذي هو اصل الحقوق» (رسالة الحقوق: ص ۳۸).

میلادی) بخشی از سرزمین اروپا را به نام آندلس (اسپانیای امروز) فتح کردند (آیتی، ۱۳۶۶: ۱۰). و اسلام به مدت هشت قرن (تا دهه آخر قرن ۱۵ میلادی) یگانه فرهنگ حاکم و مسلط مردم آن سرزمین گردید (آیتی، ۱۳۶۶: ۸-۱۹۶). مردم اروپایی مسلمان شده که بخشی از مردم غرب محسوب می‌شوند؛ از قرن هشتم میلادی با تعالیم اسلامی از جمله تفسیر آیاتی از قرآن که مربوط به مسأله حق است: آشنا شده‌اند. از این رو، با اطمینان کامل می‌توان ادعای دانشمندان غرب را مبنی بر عدم آشنایی غربیان با مفهوم حق تا قرن ۱۴ میلادی، یعنی قبل از ویلیام اوکام، مردود دانست؛ مگر این که آنها این بخش از تاریخ غرب را نادیده بگیرند و یا این که مراد آنها از غرب، مناطق غیر مسلمان نشین در آن سرزمین باشد.

از این جا می‌توان به سستی ادعای برخی از دانشمندان غرب پی برد. آنها ادعا می‌کنند که فرهنگ جدید غرب در تعامل با سایر فرهنگ‌ها (از جمله فرهنگ اسلام) بر آنها تأثیر گذاشته و استفاده از محتوای حق را به آن فرهنگ‌ها، که تا آن وقت اطلاعی از آن نداشتند؛ منتقل کرده است (Edmundson, 2004: 3). مکین تایر، فیلسوف اخلاق و جامعه‌شناس معاصر در این زمینه چنین می‌نویسد: «واژه «حق» در هیچیک از زبان‌های دوره باستان و قرون میانه در غرب به کار نمی‌رفته است، مگر دوره‌ای نزدیک به پایان قرون میانه.»

وی از این هم پا را فراتر گذاشته و ادعا می‌کند: «در زبان‌های عبری، یونانی، لاتین و عربی قبل از سال ۱۴۰۰ [میلادی] و نیز در زبان انگلیسی قدیم و حتی زبان ژاپنی تا نیمه قرن نوزدهم واژه‌ای معادل «حق» وجود نداشته است» (MacIntyre, 1984: 69).

با توجه به آنچه درباره رویارویی فرهنگ اسلام در قرن هشتم میلادی با فرهنگ غرب گفته شد، اشتباه بزرگ مکین تایر و سایر همفکرانش در این مسأله آشکار می‌شود. اشتباه آنها ناشی از این امر است که نه تنها آنها از فرهنگ غنی دین اسلام در این زمینه بی‌اطلاعند، بلکه از تاریخ فرهنگ ملت‌های اروپایی نیز آگاهی کافی ندارند.

تعالیم دین مبین اسلام در آغاز ظهور (در قرن هفتم میلادی) از اهمیت بسیار زیاد مسائل مربوط به حق و تکلیف انسان‌ها، عدالت و آزادی ایشان در حوزه‌های فردی و اجتماعی حکایت می‌کند. این آموزه‌ها همگی به زبان عربی بیان شده است. بنابراین، نه فرهنگ اسلام متأثر از فرهنگ غرب بوده و نه دست کم زبان عربی قبل از قرن ۱۵ میلادی (چنانکه مکین تایر ادعا می‌کند) با واژه حق نامأنوس بوده است، بلکه برعکس، این فرهنگ غرب است که از قرن هشتم میلادی در مواجهه با فرهنگ اسلامی در اروپای غربی تحت تأثیر و زیر نفوذ فرهنگ اسلامی واقع می‌شود و با آموزه‌های اسلامی از جمله مسأله حق آشنا می‌گردد.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان به درستی ادعا کرد که تاریخ کاربری مفهوم حق در جهان غرب نیز قرن‌ها قبل از دوران زندگی اوکام بوده است. چه این که دانشمندان مسلمان آندلسی (اسپانیایی) از قرن هشتم میلادی، یعنی ۶۰۰ سال قبل از عصر ویلیام اوکام به خوبی با مفهوم حق آشنا بوده‌اند؛ هرچند تعصب مذهبی به بسیاری از تاریخ‌نویسان غربی اجازه نمی‌دهد تا پیشینه اسلامی بخشی از قاره اروپا به نام اسپانیا (آندلس) را به خوانندگان معرفی کنند و پیشرفت‌های گوناگون اروپاییان، از جمله پیشرفت‌های اجتماعی و فرهنگی که در آن زمان از راه دین اسلام برای آنها به دست آمد؛ مورد توجه قرار دهند.

### نتیجه‌گیری

بسیاری از محققان در غرب و برخی از نویسندگان مسلمان بر این باورند که مفهوم حق آموزه‌ای از ابداعات دوره جدید و محصول تأملات فکری اندیشمندان در این دوره است. این افراد معتقدند اولین بار ویلیام اوکام در قرن ۱۴ میلادی مفهوم حق را تعریف کرد. در این نوشتار با بررسی تاریخ استفاده از واژه حق در دوره‌های مختلف نشان داده شد که این حرف مشهور غربی‌ها و پیروان آنها نادرست است.

همچنین در این مقاله با استناد به بعضی از آیات قرآن نشان داده شد که برخلاف ادعای بی‌پایه برخی دانشمندان غرب، مثل مکین تایر و دیگران، آغاز تاریخ استفاده از مفهوم حق در فرهنگ اسلام آغاز ظهور این دین مبین، یعنی قرن هفتم میلادی است، نه بعد از سال ۱۴۰۰ میلادی.

طرح برخی مسائل مربوط به گفتمان امروزی حق در متون روایی، از این امر حکایت می‌کند که فرهنگ اسلام نه تنها در مسائل مربوط به حق از فرهنگ غرب تأثیر نپذیرفته، بلکه بر آن تأثیر گذاشته است.

### منابع

#### الف - فارسی

- ۱- آیتی، محمد ابراهیم، *آندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا*، تهران، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲- راسخ، محمد، *حق و مصلحت*، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱.
- ۳- طالبی، محمد حسین، «منشأ حق بشر»، *معرفت فلسفی* ۱۶، ۱۳۸۶.
- ۴- کلی، جان، *تاریخ مختصر تنوری حقوقی در غرب [1992]*، ترجمه محمد راسخ، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.



- ۵- گلدینگ، مارتین، «مفهوم حق: درآمدی تاریخی» [1978]. حق و مصلحت، ترجمه و ویراستاری محمد راسخ، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱.
- ۶- مطهری، مرتضی، *عدل الهی*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

#### ب- عربی

- ۷- قرآن کریم
- ۸- پیامبر اسلام (ص). *نهج النصیحة*، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۵.
- ۹- امام علی (ع). *نهج البلاغه*، قم، غرقة الاسلام، ۱۳۸۵.
- ۱۰- امام سجاد (ع). *رسالة الحقوق*، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
- ۱۱- ابن منظور، محمد. *لسان العرب*، ج ۲، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷.

#### ج- انگلیسی

- 12- Aquinas, Thomas, *On Kingship to the King of Cyprus* [c. 1265], in Gerald Phelan trans., Rev. with Intro. And Notes by Eschmann, Toronto, Pontifical Institute of Mediaeval Studies, 1949.
- 13- Aquinas, Thomas *Summa Theologica* [1265-1274], Vol. 37, in Thomas Gilby trans., New York, Cambridge University Press, 2006.
- 14- Aquinas, Thomas *Summa Theologica* [1265-1274], Vol. 38, in Marcus Lefébure trans., New York, Cambridge University Press, 2006.
- 15- Aquinas, Thomas *Summa Theologica* [1265-1274], Vol. 57, in James Cunningham trans., New York, Cambridge University Press, 2006.
- 16- Edmundson, William *An Introduction to Rights*, New York, Cambridge University Press, 2004.
- 17- Finnis, John *Natural Law and Natural Rights*, Oxford, Clarendon Press, 1980.
- 18- Finnis, John *Aquinas*, Oxford, New York, Oxford University Press, 1998.
- 19- Grotius, Hugo *The Law of War and Peace* [1625], in Francis Kelsey trans., Indianapolis, Bobbs-Merrill, 1925.
- 20- Hart, H. L. A. *Essays on Bentham*, Oxford, Clarendon Press, 1982.
- 21- Jones, Peter. *Rights*, New York, Palgrave, 1994.
- 22- Lisska, Anthony *Aquinas's Theory of Natural Law: An Analytical Reconstruction*, Oxford, Clarendon Press, 1996.
- 23- MacIntyre, Alasdair *After Virtue*, second ed., Notre Dame, University of Notre Dame Press, 1984.
- 24- Pattaro, Enrico *A Treatise of Legal Philosophy and General Jurisprudence*, Vol. 1, *The Law and the Right*, Dordrecht, Springer, 2005.
- 25- Suárez, Francisco *A Treatise on Laws and God the Lawgiver* [1610], in Brown Scott J. ed, *The Classics of International Law: Selections From Three Works of Francisco Suárez*, Vol. 1, in Williams G., Brown A. and

- Waldron J. trans., Oxford, Clarendon Press, 1944.
- 26- Tierney, Brian *The Idea of Natural Rights*, Atlanta, Scholars Press, 1997.
- 27- Tierney, Brian "*Natural Law and Natural Rights: Old Problems and Recent Approaches*", *The Review of Politics* 64, No. 3, 2002.
- 28- Tuck, Richard *Natural Rights Theories*, Cambridge, New York and Melbourne, Cambridge University Press, 1979.